برشهایی از کتاب « تنهاترین عاشق، عاشق‌ترین تنها»

بوی سگ که بدهی فرشته‌ها را نمی‌بینی

۲۶ دی ۱۳۹۳ ساعت ۱۵:۳۰

پس ابوذر او را گفت: جان پدر! ذره نازنینم. بو کن. هر چه را از سوی معاویه آمد بو کن. اگر بوی سگ داد نخور

در قسمتی از کتاب می‌خوانیم:

پس ابوذر او را گفت: جان پدر! ذره نازنینم. بو کن. هر چه را از سوی معاویه آمد بو کن. اگر بوی سگ داد نخور. چون اگر بوی سگ بدهی پروانه‌ها از تو فرار می کنند. بوی سگ که بدهی فرشته‌ها را نمی‌بینی.

-اما پدر! من گرسنه‌ام!

ابوذر برخاست. از کومه بیرون رفت. به هر سو پی قوتی رفت. پس در بازار کسی را دید که باری سنگین را می‌خواهد به سوی خانه ببرد و در پی کارگری می‌گردد. پس بار را برداشت و سوی خانه مرد برد. پس مزد اندکی گرفت. پس سوی بازار آمد. نان و حلوایی مهیا کرد. تمام تنش خسته بود و تند سوی خانه آمد. بوی حلوا در خانه پیچید. پس لیلی سفره انداخت. ذره حلوا را بود کرد. ابوذر خندید و گفت: بوی سگ می‌دهد؟ ذره گفت: نه بوی خوشی دارد. ابوذر پیشانی دخترش را بوسید و گفت: لقمه را که در دهان گذاشتی، چشم‌هایت را ببند. آن وقت فرشته‌ها را می‌بینی.

آدرس مطلب :
https://www.cafetarikh.com/news/۲۰۳۷۱/بوی-سگ-بدهی-فرشته-ها-نمی-بینی